

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

فرستنده: آذرخش، آذرخش

بهمن آزاد

۲۲ جولای ۲۰۱۷

نگاهی به انتخابات ریاست جمهوری فرانسه و برنامه نامزدها

۲

امانول ماکرون

او در سن ۳۹ سالگی جوان ترین رئیس جمهور فرانسه است. پدر و مادرش هر دو پزشک هستند. او در دوره متوسطه در دبیرستان خصوصی (ژروئیتها) درس خواند. پس از آن در دانشگاه نانتر در رشته فلسفه تا درجه فوق لیسانس و DEA ادامه تحصیل داد. در ۲۴ سالگی از مدرسه مطالعات سیاسی پاریس دیپلم گرفت و سپس به مدرسه ملی ادارات دولتی که کارش پرورش بالاترین مسئولین و اداره کنندگان کشور است، رفته و در سال ۲۰۰۴ فارغ التحصیل شد. پس از آن به استخدام بازرسی عمومی مالی درآمد. در ماه اگست ۲۰۰۷ معاون گزارشگر «کمیسون برای آزاد کردن رشد اقتصادی فرانسه» (کمیسون ژاک آتالی) می شود. در اینجا با پتر برابک رئیس گل نسته آشنا می شود. این رابطه به او امکان می دهد که در سال ۲۰۱۲، هنگامی که در بانک روتچیلد استخدام بود، در خریدن بخش تولید شیر کودکان شرکت فایزر توسط نسته، معامله ای به ارزش ۹ میلیارد یورو، فعال بود و به نسته مشورت می داد. این معامله برای ماکرون دو میلیون یورو درآمد خالص داشت. در ۲۰۰۸ تقاضای انتظار خدمت از ادارات دولتی می کند تا در بانک روتچیلد استخدام شود. در سال ۲۰۱۰ به عضویت در کمیسیون آتالی منصوب می گردد و در همین سال به عنوان شریک - مدیر gérant associé در بانک روتچیلد استخدام می شود. ترکیب بانک روتچیلد و کمیسیون آتالی به ماکرون امکان می دهد روابط وسیعی با دنیای میلیاردرها برقرار کند. این روابط با در نظر گرفتن این که از مدت ها پیش نشریات و روابط ارتباط جمعی تحت سلطه همین میلیاردرها قرار گرفته است، برای ترقی و آینده ماکرون تعیین کننده بود. در واقع ماکرون سنگی در بنای برنامه های همین میلیاردرها برای فرانسه و اروپاست که با تسلط بر دنیای اقتصاد از مدت ها پیش رویای سلطه کامل بر دنیای سیاست فرانسه را نیز در سر می پروراندند.

او فعالیت های سیاسی خود را در حزب سوسیالیست در گرایش «جنبش شهروندان» به رهبری ژان پیر شونمان Jean-Pierre Chevènement، که جریانی ناسیونالیست است آغاز کرد و سپس از پیروان رocard Rocard گردید. در ۲۰۰۴ با فرانسوا هولاند François Hollande آشنا شد. در انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۰۷ جزء گروهی است که پیشنهاد اتحاد بین سگولن رویال Ségolène Royal و فرانسوا بایرو François Bayrou (از رهبران حزب راست

میانه رو) را می دهد. در سال ۲۰۱۰ پیشنهاد مسؤلیت معاونت ریاست کابینه فرانسوا فیون را رد می کند. در سال ۲۰۱۱ در انتخابات اولیه حزب سوسیالیست از نامزدی فرانسوا هولاند برای ریاست جمهوری پشتیبانی می کند. در ۱۵ ماه مه ۲۰۱۲ به کارمندی دولت بازمی گردد و معاون دبیر - رونه لوماس، دبیر کل کاخ ریاست جمهوری می شود. در این شغل جلب توجه می کند؛ سرخوش، غیرمعمولی و جوان بوده و زیاد هم چپ نیست. پائیز ۲۰۱۲ سلول قدیمی کاخ ریاست جمهوری که ماکرون ریاست آن را عهده دار است، طرحی برای بهبود وضع اقتصادی فرانسه پیشنهاد می دهد که مخلوطی است از اضافه کردن موقتی ساعات کار کارگران و مالیات بیشتر بر درآمدهای بالای کارفرمایان. فرانسوا هولاند با این طرح که در راستای قول های انتخاباتی او نیز بود، مخالفت کرد. در طرح جایگزین، امانوئل ماکرون اعتبار مالیاتی به خاطر تسهیلات در رقابت و اشتغال ([crédit d'impôt pour la compétitivité et l'emploi](#)) و نیز پیمان مسؤلیت و همبستگی ([pacte de responsabilité et de solidarité](#)) را پیشنهاد می دهد. هر دوی این طرح ها ضد منافع کارگران و در خدمت کارفرمایان قرار دارند. همچنین، او در تصمیم ریاست جمهوری بر سر عدم دخالت در مورد حقوق کارفرمایان و در عوض پیشنهاد یک قاعده «درست عمل کردن» ([code de bonne conduite](#))، نقش مؤثری بر عهده داشت.

ماکرون در سال ۲۰۱۴ با عنوان معاون دبیر کل کاخ ریاست جمهوری فرانسه، از مدعین گروه بیلدبرگ [Bilderberg](#) بود. (این گروه تجمعی کاملاً سری از سران کشورها و منتقدین و کارشناسان بود که بعد از جنگ دوم جهانی نخستین بار در سال ۱۹۵۴ در هتل بیلدبرگ در هالند گرد آمدند تا برای مقابله با افزایش احساسات ضد امریکائی در اروپا و دفاع از این کشور و از نظام سرمایه داری و مقابله با اتحاد شوروی چاره جوئی کنند. این گروه بعدها حتی در انتخاب برخی از مسؤولان سیاسی کشورهای اروپائی نیز دخالت داشت و در سال ۲۰۰۹ برای انتخاب «هرمن فن رمپوئی» به ریاست شورای اروپا دخالت نمود. بسیاری از ناظران این گروه را به توطئه برای اعمال نوعی حکومت جهانی شدیداً ارتجاعی سرمایه داری متهم می کنند.)

ماکرون در ۱۰ جون ۲۰۱۴ به علت برخی اختلافات بر سر تصویب نشدن طرح هایش و نیز تقسیم پست ها و مقام ها در دولت مانوئل والس، دولت را ترک می کند. ولی ۲۶ اگست، پس از استعفای مونتئور از دومین دولت والس که گرایش به راست آن مسلم بود، به وزارت اقتصاد، صنعت و صنایع دیجیتال منصوب می شود. بعضی تشریفات از او با عنوان نمونه انحراف سوسیال- لیبرال دستگاه مجریه نام می برند؛ البته این انحراف از همان سال های نخست روی کار آمدن فرانسوا میتران شروع شد و تازه نیست. او از پیشنهاد دهندگان اخراج به دلایل اقتصادی و محدود کردن سطح غرامت دریافتی توسط کارگران در برنامه قانون کار الخمری است. در ماه دسمبر ۲۰۱۴ قانونی پیشنهاد می دهد (قانون ماکرون) که مربوط است به کارکردن در روزهای یکشنبه، حذف قواعد دست و پا گیر از مشاغل نظیر حمل و نقل، گواهی رانندگی، گشایش بازار اتوبوس ها و زندگی مزد بگیران در بنگاه ها. دولت از بیم آن که بحث کردن در باره این قانون در پارلمان مشکل به وجود آورد و موجب رد کردن آن بشود از تبصره ۳ ۴۹- قانون اساسی استفاده کرده و آن را در تاریخی که منطبق بر تعطیلات سالانه بود، تصویب می کند. مؤسسات اقتصادی، افزایش درآمد ناخالص ملی در نتیجه این قانون را پنج صدم درصد تا سه دهم درصد پس از پنج سال، برآورد می کنند. طبق برآورد اتاق بازرگانی و صنایع پاریس، باز بودن مغازه های بزرگ در روز یکشنبه باعث ایجاد ۵۰۰۰۰ شغل در کشور و افزایش تولید ناخالص داخلی به میزان ۴/۰ درصد می شود. در ماه فبروری ۲۰۱۶، اختلافاتش با مانوئل والس، که او را از تهیه قوانین جدید منع کرد، موجب پائین آمدن اهمیت او در دولت می شود. در ماه اپریل ۲۰۱۶ پس از ایجاد یک جریان سیاسی به نام در حرکت، (En Marche) تمایل خود را به شرکت در انتخابات ۲۰۱۷ اعلام می کند. پس از مدتی

درگیری با رئیس جمهور و دولت، سرانجام در ۳۰ اگست ۲۰۱۶ از دولت استعفاء می‌کند. از آن پس، بخش مهمی از مطبوعات و رسانه‌ها، شدیداً برای او تبلیغ می‌کنند تا آنجا که در مدتی کوتاه، دیگر فردی ناشناس نیست و به‌عنوان یک کاندیدای جدی مطرح می‌شود. ۶ نومبر ۲۰۱۶ رسماً کاندیدای انتخابات ریاست جمهوری می‌شود. در دوران وزارت او، بیکاری افزایش بی سابقه‌ای یافت. عملکرد ماکرون در خروج یا واگذاری بخش‌هایی از صنایع فرانسه نظیر آلستوم و اکوپولا و افزایش سهم دولت در صنایع اتوموبیل سازی رونو موجب افزایش بیکاری و اعتراضات کارگری شد. یکی دیگر از دست آوردهای ماکرون این است که او از اینترنت و ارتباطات مدرن برای گسترش جهانی‌سازی و تخریب حقوق و قواعدی که در روابط تولیدی به نفع کارگران و تولیدکنندگان کوچک وجود داشت، وسیعاً استفاده کرد. دوران ریاست جمهوری فرانسوا هولاند چنان بد بود که او و تمامی حزب سوسیالیست، شدیداً محبوبیت خود را از دست دادند. این امر موجب شد که هولاند در ماه جنوری اعلام کند که در انتخابات آینده دیگر کاندیدا نخواهد بود.

برنامه سیاسی و اقتصادی ماکرون: برخی از ناظرین او را سوسیال لیبرال می‌دانند. مورد حمایت جناح راست حزب سوسیالیست است و برنامه اقتصادی اش عبارتست از برقرار کردن تعادل بودجه دولتی و آزادی عمل بازار. سیاستی که بیشتر شبیه سیاست های کلینتون Clinton، بلر Blair یا شرودر Schröder است. او مدعی است که لیبرالیسم نه چپ است و نه راست است و قصد دارد شکاف مابین راست و چپ را زیر پا بگذارد. خودش را نیز مافوق لیبرال نمی‌داند. بالاخره در اگست ۲۰۱۶ حین برگزاری انتخابات در استان واند Vendée اعلام می‌دارد که «صداقت وادارم می‌کند بگویم من سوسیالیست نیستم».

ماکرون پیشنهاد می‌کند که از طریق اخراج ۱۲۰۰۰۰ نفر از کارمندان دولت، ظرف ۵ سال، ۶۰ میلیارد یورو صرفه جوئی کند. ۱۰ میلیارد صرفه جوئی نیز از رفورم در بیمه بیکاری در نظر دارد.

در کنار این کاهش بودجه، پیشنهاد دارد ۵۰ میلیارد یورو برای محیط زیست، بهداشت، کشاورزی و مدرنیزه کردن ساختار اداری بودجه در نظر گرفته شود. برای «افزایش قدرت خرید مزد بگیران، کارمندان دولت و مشاغل آزاد»، حق بیمه را کاهش می‌دهد. این کاهش تا ۵۰۰ یورو در سال برای دریافتی‌های ۲۲۰۰ یورو در ماه دست آورد خواهد داشت. ماهانه ۱۰۰ یورو به دستمزد کسانی که فعالند و کمترین در آمد را دارند و از کمک هزینه استفاده می‌کنند، پاداش می‌دهد. از ۸۰ درصد از خانواده‌ها عوارض مسکن نمی‌گیرد و حق استفاده از بیمه بیکاری را برای مزد بگیرانی که استعفاء می‌کنند، کارگران آزاد، کشاورزان، استادکاران و شرکت‌ها برقرار می‌نماید.

ساده کردن شدید قانون کار (به معنای حذف بخش مهمی از دستاوردهای کارگران، دادن قدرت بیشتر به کارفرماها، آسان تر کردن اخراج و بیکارسازی، از بین بردن قراردادهای دسته جمعی، از بین بردن مفهوم کار پرخطر و کار دشوار و خسته کننده و حذف مزایای مربوط به این گونه کارها، کم کردن مستمری بیکاران، افزایش ساعات کار، محدود کردن استفاده از بیمه بیکاری و بیمه درمانی و ...)، حذف RSI (اداره خصوصی بیمه برای مشاغل آزاد) و ادغام آن در بیمه اجتماعی عمومی، ممنوع کردن مواد مختل کننده هورمونی، کاهش یک سوم تعداد نمایندگان مجلس، ممنوعیت هر نوع فعالیت مشاوره برای نمایندگان، برابری زن و مرد، تغییر تدریجی نظام بازنشستگی و ایجاد یک نظام فراگیر به صورتی که به ازای هر یک یورو پرداختی، همه حق مساوی در برخوردار شدن از مستمری برابر داشته باشند.

تقویت دولت ... افزودن ۱۰۰۰۰ نفر به تعداد پولیس و ژاندارم؛ ایجاد یک پولیس امنیتی جدید که حق داشته باشد خلافکاران را از آن نواحی که مرتکب خلاف می‌شوند دور کند. ایجاد یک خدمت نظامی یک ماهه و اجباری در

ارتش برای آموزش اولیه دفاعی. ریشه کن کردن انجمن‌هایی که زیر پوشش مذهب به جمهوری تهاجم می‌کنند. در محله‌هایی که مقدمند، هیچ کلاس درسی نباید بیش از ۱۲ شاگرد داشته باشد.

در اروپا: ایجاد یک بودجه مشترک در نواحی زیر پوشش یورو برای سرمایه‌گذاری: افزودن ۵۰۰۰ نفر به تعداد مرزداران. فرستادن سالیانه ۲۰۰۰۰۰ جوان به کشورهای دیگر اروپا برای تحصیل.

سرمایه‌گذاری وسیع و بازسازی ساختار اداری بیمارستان‌ها (در این رابطه اجازه دادن به حضور پزشکان خصوصی در بیمارستان‌های دولتی). دو برابر کردن تعداد خانه‌های بهداشت، در اختیار گذاشتن پرستار برای کودکان معلولی که به آن احتیاج دارند. گسترش پوشش اینترنتی با سرعت بسیار بالا به تمام سرزمین فرانسه، خانه‌سازی در آن نواحی که کمبود خانه دارند. باقی‌ماندن در قرارداد تجاری ماوراء اقیانوس اطلس با کانادا (CETA).

برنامه‌های ماکرون برنامه‌ای است در خدمت گسترش لیبرالیسم و باز کردن بیشتر درهای اقتصاد فرانسه به روی سرمایه‌های خارجی و تخریب مزایا و دستاوردهای کارگران و بنگاه‌های کوچک فرانسوی که به نام مدرن سازی انجام می‌گیرد.

بازی‌های انتخاباتی: فرانسوا هولاند در تمامی دوران ۵ ساله ریاست جمهوری اش چنان ساختارهای اجتماعی فرانسه را به ضرر کارگران و مشاغل کم درآمد و به نفع کلان‌سرمایه‌داران در هم ریخت و خرابی به بار آورد که در پایان دوره ریاست جمهوری اش، اکثریت مردم از او متنفر بودند. او به هیچ یک از قول‌های اساسی انتخاباتی‌اش عمل نکرد. مثلاً گفته بود بار مالی بر دوش مردم زحمتکش را از طریق افزایش مالیات بر سودهای کلان سرمایه‌داران کاهش خواهد داد ولی درست عکس آن را عمل کرد. گفته بود که کسری بودجه دولت را از طریق مالیات بستن بر درآمد بالا جبران خواهد کرد. ولی بار عوارض بر دوش مردم زحمتکش را بیشتر کرد و بر شکاف طبقاتی در جامعه فرانسه افزود. حتی چندین ده میلیارد یورو به سرمایه‌داران کمک بلاعوض کرد؛ البته تحت این عنوان که آنها تشویق شده و کار بیافرانند (این همان پیمان مسئولیت و همبستگی است که ماکرون از پیشنهاد دهندگان آن است). روشن است که چنین اتفاقی نیفتاد. تعدادی از بنگاه‌های اقتصادی و کارخانه‌هایی که نقش اساسی در ایجاد کار و اقتصاد فرانسه داشتند به خارج فروخته شدند (فلورانژ و آلستوم و خصوصی کردن بخشی از راه آهن و پست). به بهانه مبارزه با تروریسم حالت فوق العاده برقرار کرد که تا هم کنون ادامه دارد. قانون کار فرانسه را که حاصل ده‌ها سال مبارزه طبقه کارگر بود به بهانه بهبود، کاملاً تخریب کرد و آن را به نفع کارفرمایان تغییر داد. بیکاری بسیار بیشتر شد و ... گفتنی‌ها در باره این دوره بسیار است ولی به همین چند نمونه اکتفاء می‌کنیم که نشانه عمق دورویی و حق‌بازی‌های سیاست‌بازان سرمایه‌داری است.

دو نکته در این انتخابات بسیار چشمگیر بود: یکی درهم ریختن شدید ساختارهای احزاب قدیمی که از بیش از پنجاه سال پیش بر فضای سیاسی کشور مسلط بودند. دوم سرگردانی و نگرانی شدید مردم از آینده خودشان و کشور. زیرا نه تنها حزب سوسیالیست در دوره هولاند بلکه احزاب دست راستی نیز در دوران حکومت سرکوزی امتحان خود را دادند و مردود شدند. مردم، همه سران دولت‌های قدیمی را افرادی دروغگو و غیر قابل اطمینان یافتند.

در احزاب دست راستی «فیون» چهره معتبر به نظر می‌آمد و نظر سنجی‌ها درصد بالایی از محبوبیت برایش گزارش می‌کردند. به عکس وقتی «هامون» از حزب سوسیالیست کاندیدا شد استقبال از او به نظر متوسط آمد.

امانوئل ماکرون کاندیدا بودن خود را قبل از آغاز رسمی مبارزات انتخاباتی اعلام کرد. بدون آن که برنامه‌اش را اعلام کند. ولی این امر مانع نشد که بلافاصله تبلیغات در وسایل ارتباطات جمعی به نفع ماکرون شروع شود و از کاندیداهای دیگر کمتر صحبتی به میان آید. هنگامی که جریان فساد مالی «فیون» افشاء شد، در نظر سنجی‌های مؤسسات آمار

شانس موفقیت او اختلاف زیادی با «ماکرون» نداشت. پس از افشاء شدن فساد مالی «فیون»، در آمارها شانس موفقیت ماکرون بالا رفت و شانس فیون نزول کرد. فیون این ضربه به اعتبار خود را از توطئه‌های کاخ ریاست جمهوری هولاند می‌داند.

پس از گشایش رسمی مبارزات انتخاباتی، از یک طرف بخش مهمی از اعضای مؤثر و سرشناس حزب سوسیالیست، یا از نماینده حزب (بنوا هامون) دفاع نکردند و یا رسماً به طرفداران ماکرون پیوستند و از این طریق کوشیدند به ماکرون اعتبار بیشتری بدهند و هامون را منزوی کنند. در این شرایط از طرفی صحنه کارزار در مطبوعات، تماماً به افشای فساد مالی فیون و یا به بالا آوردن خطر پیروزی حزب افراطی مارین لوپن با گرایش فاشیستی اختصاص یافت. بحث در باره برنامه‌ها به محاق رفت. در نتیجه ماکرون و لوپن در رأس تمایلات انتخاباتی فرانسویان قرار گرفتند. پس از گشایش رسمی کارزار، ژان لوک ملانشون با بیشترین انرژی وارد صحنه شد و در مدتی نسبتاً کوتاه نظر بسیاری از فرانسویان را به خود و برنامه‌اش جلب کرد و در مدت نسبتاً کوتاهی از تمایل هشت در صد از رأی دهندگان به بیش از ۱۸ درصد رسید. نظرات ژان لوک ملانشون ضمن حفظ بنیادهای سرمایه داری به طور صریح و روشن از برخی منافع زحمت‌کشان دفاع می‌کرد و خلاف نظرات دیگران (و به خصوص ماکرون که تا آخر هیچ برنامه‌ای ارائه نکرد و نخواست به اصطلاح «دست خودش را رو کند») در لفافه‌ای از ابهام قرار نمی‌گرفت. بخش قابل توجهی از رأی دهندگانی که به برنامه ملانشون جلب شدند از طرفداران سابق «مارین لوپن» یا «بنوا هامون» هستند. بیشترشان از طبقات پائین اجتماع اند که اگر به راست افراطی رأی می‌دادند بیشتر برای اعتراض به وضع موجود بود و چون نماینده‌ای که قادر به درک و بیان و دفاع از خواسته‌های خودشان نمی‌دیدند به راست افراطی رأی می‌دادند زیرا ظاهراً کل سیستم را زیر علامت سؤال گذاشته بود. ژان لوک ملانشون نژاد پرستی و ضد خارجی بودن لوپن را افشاء کرد و در مقابل آن همبستگی و دوستی ملل را قرار داد و خواست‌های طبقه کارگر، روشنفکران و تولیدکنندگان کوچک را به زبان خودشان بیان کرد و راه مناسب‌تری برای دفاع از آنها نشان داد. در مورد اروپا نیز موضع منطقی‌تری دارد و می‌گوید که اتحادیه کنونی اروپا در خدمت کلان سرمایه‌داران است و برنامه‌ای برای اروپایی در خدمت زحمت‌کشان ارائه خواهد داد که اگر قبول نشود از اتحادیه اروپا بیرون خواهد رفت. خواست ملانشون برای ملغی کردن قانون کار الخمری (که ماکرون نیز در تنظیم آن نقش کلیدی داشت و یکی از بدترین خیانت‌های حزب به اصطلاح سوسیالیست به سرکردگی هولاند به طبقه کارگر بود)، باعث طرفداری طبقه کارگر فرانسه از برنامه ملانشون گردید. بالاخره پایان دادن به جنگ‌های امپریالیستی و استقرار صلح و دوستی بین مردم و ملت‌های دنیا را پیشنهاد می‌کرد. همه این برنامه، نور امیدی در دل مردم فرانسه روشن کرد و آنها را به یاد فرهنگ و سنت‌های متمدنی خود می‌انداخت که با فاشیسم اختلاف فاحش دارد و همواره از پیشرفته‌ترین فرهنگ‌های کره زمین و پیام آور دوستی و همبستگی انسان‌ها به شمار می‌آمد. بورژوازی فرانسه و در رأس آن، حزب به اصطلاح سوسیالیست از افزایش روزمره طرفداری از ملانشون وحشت کردند و حتی هولاند که قاعدتاً از صحنه سیاست خارج شده بود، حمله به او را تشدید کردند. در این شرایط بالا گرفتن تبلیغات در مورد خطر فاشیسم و پیروزی مارین لوپن باز هم بیشتر شد. بسیاری از طرفداران فیون از ترس فاشیسم به ماکرون رأی دادند و بخشی هم به لوپن پیوستند.

ماکرون انتخاب شد ولی نه با رأی اکثریت واقعی مردم (او در دور اول انتخابات تقریباً ۲۳ در صد آراء را به دست آورد). اولاً تعداد کسانی که در انتخابات شرکت نکردند یا رأی سفید دادند بسیار بالا بود (بیش از ۴ میلیون نفر). ثانیاً در دور دوم او در مقابل مارین لوپن یعنی گروه آشکارا فاشیستی قرارداد داشت و بسیاری از مردم برای آن که فاشیست‌ها در انتخابات پیروز نشوند به ماکرون رأی دادند. از دهه ۱۹۸۰ که میتران به ریاست جمهوری رسید و تبلیغات علیه

کارگران مهاجر و خارجی ستیزی بالا گرفت، روز به روز بر تعداد هواداران راست افراطی افزوده شد تا آنجا که امروز مردم فرانسه به صورت گروگان این گروه در آمده‌اند و برای آن که اینان (بدترها) انتخاب نشوند، به کسانی که (بد) اند رأی می‌دهند. ژاک شیراک نیز در دور دوم انتخابات با همین مکانیسم به پیروزی رسیده بود.

ملانشون در انتخابات ریاست جمهوری پیروز نشد ولی استقبال شدید مردم محروم از او و برنامه‌اش نشانه این است که اولاً خلاف تبلیغات بورژوازی و خرده بورژواهای پیرو آن، سیاست و ایدئولوژی بورژوازی سلطه بی‌منازع پیدا نکرده هنوز طبقه کارگری وجود دارد که قادر است منافع خود را تشخیص دهد و برای دفاع از آن اقدام کند، هرچند از حزب و رهبر راستین خود در این لحظه محروم باشد. او در انتخابات با اختلاف ناچیزی نسبت به فیون چهارم شد و این در تاریخ نوین فرانسه بی‌سابقه است. این بار ملانشون نشان داد که به جای انتخاب بین بد و بدتر می‌توان انتخاب دیگری هم داشت. یکی دیگر از نمایندگانی که بیشترین طرفداران خود را به نفع ملانشون از دست داد «بنوا هامون» است که طرفدارانش در مدتی نسبتاً کم از ۱۸ در صد به ۸ در صد رسیدند. اگر هامون که برنامه‌اش شباهت‌های بسیاری با برنامه ملانشون دارد به نفع ملانشون کنار می‌رفت، مسلماً انتخابات به جای آن که به صورت انتخاب بین بد و بد تر درآید، وارد مباحثات سیاسی و انتخاب بر روی برنامه سیاسی درمی‌آمد. در این صورت ماکرون مجبور می‌شد نقاب از چهره‌اش برداشته و برنامه‌اش را رو کند و نشان بدهد که برگزیده سرمایه‌داران بزرگ (نه تنها برگزیده بورژوازی بزرگ فرانسه بلکه بورژوازی بزرگ غرب) است و در خدمت جهانی شدن لیبرالی سرمایه‌داری و قدر قدرتی بانک‌ها قرار دارد. در این صورت، به احتمال قوی کارزار انتخاباتی به نفع ملانشون به پایان می‌رسید، حتی اگر انتخاب نمی‌شد. در مناظره‌ای که مارین لوپن در دور دوم انتخابات با ماکرون داشت قادر نشد محبوبیتی به دست بیاورد زیرا خودش و حزبش نیز لیبرال و طرفدار سرمایه‌داری (هرچند به اصطلاح سرمایه‌داری فرانسوی) هستند و علی‌رغم تبلیغاتشان ضد طبقه کارگر نیز می‌باشند. جار و جنجال ضد اتحادیه اروپای لوپن محدود به حمایت از تعدادی بنگاه‌های کوچک خواهد ماند که به علت ویژگی‌های فعالیتشان «فرانسوی» باقیمانده‌اند ولی در رابطه با آن بخش از بنگاه‌های بزرگی که هم اکنون جهانی شده و در این روند سرمایه‌هایشان با سرمایه‌های خارجی ادغام شده‌اند هیچ کاری از دستش ساخته نیست. مدعی‌اند که، نظیر ادعای ماکرون، هم بودجه را متعادل کرده و هم توسعه را تضمین می‌کنند. ولی اجرای برنامه‌ای که ارائه می‌دهند جز از طریق افزایش تورم و اعمال ریاضت اقتصادی امکان پذیر نیست.

جریان انتخابات نشان داد که رهبران «حزب سوسیالیست»، چه از راست و چه از چپ، همگی به چیزی که نمی‌اندیشند منافع مردم و قراردادن قطار انتخابات بر روی ریل مبارزات طبقاتی واقعی است. آنها تا آخر به مردم زحمت‌کش و طبقه کارگر خیانت کردند.

پشت سر احزاب و شخصیت‌ها همیشه مردم قرار دارند. اگر ملانشون قادر شد بخش بزرگی از هواداران احزاب دیگر را جلب کند، معنایش این است که این توده‌ها جایشان در آن احزاب نبود و فقط به علت ندیدن آلترناتیو مناسب، به صفوفی پیوستند که به آن‌ها متعلق نبودند؛ جایشان آنجا نبود.

مردم فرانسه مدت‌هاست که هم احزاب چپ مشابه حزب سوسیالیست و هم احزاب راست را تجربه کرده‌اند و دیدند که این احزاب معرف آن‌ها و مدافع منافعشان نیستند. سرخوردگی از این احزاب موجب شد که هر روز بر تعداد طرفداران لوپن افزوده شود. او نیز از وضعیت سوء استفاده کرده و خودش را به عنوان آلترناتیو در مقابل دیگر احزاب جا زد و در به گروگان رفتن مردم نقش مهمی عهده‌دار شد. بدین ترتیب دور باطلی به وجود آمد که اولاً مانع درگرفتن یک بحث جدی سیاسی-ایدئولوژیک می‌شود و از طرف دیگر در شرایطی که جنبش کمونیستی هنوز ضعیف است، بورژوازی، چه در لباس احزاب راست و چه در لباس به اصطلاح حزب سوسیالیست، خودش را به صورت «انتخاب بد» در مقابل

فاشیستهای «بدتر» مطرح می‌کند و با بازی‌های ویژه انتخاباتی به قدرت می‌رسد. یک نگاه کوتاه به برنامه‌ها و عملکرد این احزاب در گذشته و نیز در همین انتخابات نشان می‌دهد که هیچ کدامشان برنامه‌ای خارج از آن چه که توسط اتحادیه اروپا دیکته می‌شود نمی‌توانند اجراء کنند؛ به جز جدول بندی خیابان‌ها و گلکاری پارک‌های شهر. اسناد بنیادی و ساختار اتحادیه اروپا به گونه‌ای است که این اتحادیه در جهت حفظ و گسترش منافع سرمایه و سرمایه داران عمل می‌کند. این خصوصیت از بدو تولد همزاد این اتحادیه بود که در چهارچوب منافع سرمایه‌داری شکل گرفت. نگاهی کوتاه به برنامه‌های همه کاندیداهای انتخابات فرانسه نشان می‌دهد که به‌غیر از ملانشون و چند حزب بسیار کوچک چپ، جملگی برنامه‌های لیبرالی مشابهی دارند، به خصوص در رابطه با اتحادیه اروپا. برنامه‌ها همه می‌خواهند با وصله پینه کردن، قیای مناسب‌تری برای همین جامعه به بن بست رسیده سرمایه‌داری فرانسه بدوزند و با عمق مسأله کاری ندارند: ماهیتشان نیز اجازه عمل دیگری نمی‌دهد. یکی ساعات کار را افزایش می‌دهد، دیگری سن بازنشستگی را بیشتر می‌کند. یکی صد هزار نفر را اخراج می‌کند و دیگری ۵۰۰ هزار تن را. همگی نیز مدعی‌اند که با برنامه‌شان بودجه را متعادل کرده و کار می‌آفرینند و فرانسه را نجات می‌دهند ولی خودشان هم می‌دانند که مهمل می‌بافند. مردم هم می‌دانند زیرا می‌بینند که روز به روز اوضاع بدتر می‌شوند.

در مقابل این احزاب که همگی مدافعان سرمایه هستند و "اروپای سرمایه" را ساخته‌اند، گروه‌های «آلتر موندیالیست» قرار دارند که ملانشون هم خود را جزء آنها می‌داند. آنها می‌گویند که غیر از این جهان سرمایه داری لیبرالی که ریاضت کشی از اصول بنیادی آنست و تعداد فقرایش دایم در حال زیاد شدن و میلیارددرهائش همواره کمتر و کمتر می‌شوند، دنیای دیگری نیز ممکن است که می‌توان آن را از راه تقسیم بهتر ثروتها و حتی کمتر کار کردن به وجود آورد. پیشنهاد تغییراتی برای جایگزینی سرمایه‌داری کنونی با نظامی ظاهراً بر بنیاد متفاوت می‌دهند که بر پایه‌های منافع کارگران و مردم زحمتکش قرار داشته باشد. ولی آیا ملانشون یا گروه‌ها و احزاب دیگر و کمونیست‌های رفرمیست کنونی قادر به خارج شدن از دام بورژوازی و به‌جلو راندن صفوف کارگران و مردم زحمتکش در نبرد طبقاتی جاری و دست یافتن به دنیای بهتر خواهند شد یا نه؟ برنامه ملانشون سرنگونی حاکمیت سرمایه و استقرار سرکردگی طبقه کارگر نیست بلکه می‌خواهد همین حکومت سرمایه‌داری را با اجرای یک رشته اصلاحات برای کارگران قابل تحمل کند. او نمی‌خواهد بورژوازی را از حاکمیت براند بلکه می‌کوشد تحت حاکمیت همین نظام که بورژوازی با استفاده از قدرت سرمایه دیکتاتوری خود را اعمال می‌کند، اندکی از منافع سرمایه‌کننده و برای خاموش کردن غرش طوفانی که می‌تواند در راه باشد، به طبقات محروم بدهد.

گرچه مبارزه برای رفرم و نیز مبارزه برای بهبود وضعیت طبقه کارگر در چهارچوب همین نظام‌های سرمایه‌داری را نمی‌توان محکوم کرد و تأثیر مثبت آن را منکر شد. در جریان همین نوع مبارزات است که طبقه کارگر به درجات آگاهی بالاتری می‌رسد، خود را سازماندهی می‌کند و مبارزه برای دست‌یافتن به اهداف باز هم بالاتر را فرا می‌گیرد. سرمایه داری قادر به حل تمامی تضادهای جامعه نیست و در عین حال نیروئی نامرئی او را در جهت تعمیق همین تضاد به پیش می‌راند. زمانی فرا خواهد رسید که این تضادها به‌مرحله آنتاگونیسم می‌رسند و آنگاه است که آگاهی و آمادگی طبقه کارگر برای حل مشکلات و گشودن راه پیشرفت های بالاتر جامعه یعنی کنار گذاشتن شیوه تولید سرمایه‌داری و استقرار سوسیالیسم، از ضروریات است. بورژوازی قادر نیست خارج از محدوده‌ای که قوانین و الزامات اقتصادی سرمایه‌داری برایش تعیین می‌کنند عمل کند. به همین دلیل نیز جامعه سرمایه داری در بحرانی دائمی است. گردانندگان این جامعه باید همیشه بیدار باشند و با تمام امکانات اوضاع را نظاره کنند و در صورت لزوم از خونریزی و شقاوت نیز ابا نداشته باشند. بیهوده نیست که کاندیداهای دست راستی، تقویت نیروهای سرکوب در فرانسه

و ادامهٔ اوضاع فوق العاده را به بهانهٔ مبارزه با تروریست‌های اسلامی (که آفریدهٔ خودشان است و توسط خودشان تغذیه می‌شود)، در برنامهٔ خود دارند.

بورژوازی برای مقابله با طبقهٔ کارگر قوانین را آماده کرده در همان حال به گسترش و تحکیم نیروهای سرکوب می‌پردازد. وقتی برنامهٔ حکومت ماکرون برای قانون کار جدید آشکار شد، چندین نفر از ناظران از درون خود بورژوازی به دولت هشدار دادند که این برنامه (ریاضت‌کشی بیشتر) و روش‌هایی (فرمان دولتی و بدون مشورت با مجلس) که برای تحمیل آن به‌کار خواهند گرفت یک جنگ اجتماعی به بار می‌آورند. ادوارد فیلیپ نخست‌وزیر فرانسه در جواب می‌گوید که برای مقابله آماده است. بلافاصله لایحه‌ای تنظیم کردند که اولاً به بهانهٔ مبارزه با تروریسم به حالت فوق العاده ادامه بدهند و ثانیاً تعداد نیروهای سرکوب پولیس را افزایش دهند. مسلم است که افراد جدیدی که به استخدام پولیس در خواهند آمد از میان نوازندگان گیتار و پیانو دستچین نخواهند شد و تخصص‌های دیگری خواهند داشت که در صحنهٔ مبارزات خیابانی با آنها آشنا هستیم. روشن است که برخوردهای سختی با کارگران در پیش است. به همین دلیل باید متحد شد و با سنت‌های مبارزات انقلابی طبقهٔ کارگر دوباره پیوند یافت. با بیدار شدن این طبقه در فرانسه، غولی برخواید خاست که هر قدمش لرزه براندام سرمایه‌داری در سراسر جهان خواهد انداخت.

طبقهٔ کارگر فرانسه بیش از دویست سال سابقهٔ مبارزاتی دارد و طی این دوران سریعاً دریافت که مبارزهٔ طبقاتی بدون تشکل یافتن و بدون رهبری تشکیلات توسط آگاه‌ترین و صادق‌ترین اعضای طبقه به جایی نمی‌رسد. نام‌هایی چون سن سیمون، بابوف، لویی بلان، آگوست بلانکی، پرودن و بسیاری دیگر از متفکران و فعالان جنبش کارگری، از سوسیالیست‌های تخیلی گرفته تا آنارشист‌ها و مارکسیست‌ها که در این مدت ظهور کردند و پیش‌تاز شدند، هنوز در ذهن طبقهٔ کارگر فرانسه حضور دارند. نمایندگان شیوه‌های تفکری که در طول این تاریخ پر تلاطم پرورده شدند هنوز هم در قالب گروه‌ها و سازمان‌های نمایندهٔ شان به فراخور اوضاع به صحنه می‌آیند. بیهوده نیست که همواره در گذرهای دشوار تاریخ از گوشه و کنار این کشور پرچم مبارزه افراشته و حماسه‌ها آفریده شدند. کمون پاریس اولین جنبش این مردم مبارز و مبتکر نبود و جبههٔ مردمی سال‌های ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۹، مبارزهٔ ضد اشغالگران نازی و دولت سر سپردهٔ مارشال پتن Pétain، جنبش حمایت از جنگ‌های آزادیبخش ویتنام و الجزائر، جنبش عظیم مردمی سال ۱۹۶۸ و نیز اعتصابات‌های سال ۱۹۹۵ یا حرکت‌های نسبتاً کوچک ولی پرمعنای اعتصابات کارگری همراه با اشغال کارخانه‌ها و ایجاد کنوپراتیوهای تولیدی نظیر لیپ Lip و لارزاک Larzac و غیره ... نه از ذهن طبقهٔ کارگر و نه از خاطر بورژوازی خارج نشده‌اند. تاریخ نشان داده است که اگر مبارزه‌ای شکست بخورد و بورژوازی پیروز دوباره قد برافرازد، این پیروزی موقتی خواهد بود و اشکال دیگری از مبارزه خلق می‌شوند و مردم دوباره به میدان می‌آیند و درگیری‌های سخت‌تر و دشوارتری پدیدار می‌شوند.

نظری به اوضاع فرانسه در همین دوران انتخابات ریاست جمهوری بیندازیم. هولاند خیانت کرد و با خفت و خواری رفت و ماکرون جایش نشست. هنوز انتخابات مجلس شروع نشده و صندلی ریاست جمهوری استحکام نیافته، کارگران بخش تحویل سوخت به پمپ بنزین‌ها دست از کار کشیدند و دولت را وادار کردند که خلاف قانون کاری که خود آقای ماکرون در حکومت هولاند مبتکر آن بود، با سندیکاها یک "توافق رشته" ای امضاء کند...

البته این جنبش‌ها خود به خودی نیستند به این معنی که، خلاف تصویری که این روزها میان برخی روشنفکران ایرانی وجود دارد، سازمان یافته‌اند و متشکل به پیش می‌روند. این سازمان یافتگی، البته، نشانهٔ قدرت است زیرا همهٔ نیروها را متمرکز کرده و به پیروزی مبارزه یاری می‌رساند. ولی متأسفانه می‌تواند موجد ضعف نیز باشد. زیرا سالهاست که

همین سازمان دهندگان سندیکاها و احزابی که زمانی در پیشاپیش طبقه کارگر حرکت می‌کردند، به رفرمیسم دچار شده و در دام بوروکراتیسم و دموکراتیسم (همه با هم)، پرچم مبارزات طبقاتی را فروهشتند.

همین آخرین مبارزه اعتصابی نیز به رهبری سندیکای "ث - ژ - ت" صورت گرفت. این سندیکا که با اتحادی از آنارشیست‌ها و کمونیست‌ها به وجود آمد، مدت‌ها به حزب کمونیست فرانسه وابسته بود. مبارزات سهمگینی که به رهبری این سندیکا به پیروزی رسیدند موجب شدند که هنوز هم بزرگترین و مبارزترین سندیکای فرانسه به شمار آید. ولی وابستگی‌اش به حزب کمونیست فرانسه که در دورانی طولانی به علت دنباله روی از حزب کمونیست اتحاد شوروی (به‌خصوص از دوران بعد از کنگره بیستم این حزب) و دچار شدن به رویزیونیسم و رفرمیسم راه همکاری طبقاتی در پیش گرفته بود، موجب شد که ث - ژ - ت نیز به رفرمیسم دچار شود و پرچم مبارزه "طبقه در مقابل طبقه" را رها کند. هر چند رهبران سندیکا مدعیند که دیگر به حزب کمونیست آن وابستگی سابق را ندارند. ولی گویا ذهنشان را هنوز از وابستگی به رفرمیسم آزاد نکرده‌اند و اگر مبارزات سختی درمی‌گیرند بیشتر به علت فشار پایه‌های سندیکاست. مدت‌هاست که از اشغال کارخانه‌ها و مصادره ماشین آلات که پشت بورژوازی را به زمین می‌چسباند، به ندرت خبری می‌رسد و بیشتر به صفهای تظاهرات طولانی و خسته کننده بسنده می‌شود. ولی هر چه شرایط سخت می‌شوند، تصویر مبارزات سهمگین تر نیز روشن‌تر به چشم می‌آید.

امروز دیگر حزب کمونیست اتحاد شوروی از بین رفته است ولی جریان‌های قوی رفرمیستی هم در درون حزب کمونیست فرانسه و هم در درون "ث - ژ - ت" هنوز وجود دارند. در کنار اینها، به علت هجوم بورژوازی به دستاوردهای طبقه کارگر، جریان‌های رادیکال انقلابی رفته رفته تقویت شده و در مبارزات تأثیر چشمگیر می‌گذارند. مبارزاتی که در پیش است بی‌شک موجب تقویت این جریان‌ها خواهند شد. آینده نشان خواهد داد که آیا رهبران انقلابی حزب کمونیست که نیاز مبرم مبارزات طبقه کارگر است از میان این جریانات به وجود آمده و به سردرگمی کنونی پایان خواهند داد یا نه؟

در کنار حزب کمونیست تاریخی، جریان‌های کمونیست دیگری نیز حضور دارند که مدعی رهبری انقلابی طبقه کارگرند. از میان آنها، ما به دو تجمع تروتسکیت «حزب نوین ضد سرمایه‌داری» (NPA) با نمایندگی فیلیپ پوتو Philippe Poutou و نبرد کارگری (Lutte Ouvrière) با نمایندگی ناتالی آرتو Nathalie Arthaud مختصراً اشاره می‌کنیم که در انتخابات نیز شرکت کردند. به نکات مهم برنامه‌های این دو کاندیدا توجه کنیم:

آنچه پوتو می‌خواهد عبارتست از؛ حذف مقام ریاست جمهوری؛ حذف مجلس سنا؛ انتخاب نمایندگان به تناسب رأی‌ها؛ حق شرکت در تمام انتخابات برای تمامی ساکنان فرانسه که ملیت فرانسوی ندارند؛ ممنوعیت انباشتن مسئولیت‌های نمایندگی در دست یک نفر؛ ممنوعیت بیش از دوبار شرکت در انتخابات؛ محدود کردن مستمری نمایندگان به مزد متوسط یک کارگر؛ الغای قانون اساسی جمهوری پنجم؛ مصادره بخش‌های کلیدی اقتصاد توسط کارگران؛ ملی کردن و ادغام بانک‌ها؛ ۳۲ ساعت کار در هفته؛ به ازای ۱۷۰۰ یورو مزد حداقل در ماه؛ تضمین پرداختن مزد به کارگرانی که شغلشان از بین رفته است؛ پایان دادن فوری به حالت فوق العاده؛ بازگشت فوری تمامی قوای نظامی فرانسه از خارج از کشور؛ بازنشستگی در سن ۶۰ سالگی یا ۳۷ سال سابقه خدمت و

ناتالی آرتو مانند فیلیپ پوتو دایم تکرار می‌کند که شرکتش در انتخابات برای آن است که بورژوازی و حکومت را افشاء کند، مبارزات و اعتصاب‌های آینده را تقویت نماید تا آنجا که قادر شوند سرمایه‌داری را سرنگون کنند. برنامه کنونی‌اش عبارت است از: تقاضای مزدی حداقل برابر با ۱۸۰۰ یورو در ماه و برای از بین بردن بیکاری، ممنوع کردن اخراج‌ها و استخدام وسیع در ادارات دولتی؛ پائین آوردن سن بازنشستگی به ۶۰ سالگی؛ خدمات پزشکی مجانی

برای همه ؛ ملی کردن بانک ها و بنگاه های بزرگ مالی بدون غرامت و یا بازخرید ؛ مشارکت مستقیم همه مردم در اجرای وظایف اداری و پولیس ؛ ممنوعیت اخراج مستأجران و مصادره خانه های خالی ؛ آزادی سفر و سکونت برای همه مهاجرها

برنامه پوتو و ناتالی آرتو رادیکال تر از برنامه ملانشون به نظر می رسند ولی مشابهت های زیادی نیز با آن دارند. البته ملی کردن بانک ها یا استخدام وسیع دولتی و بالا بردن دستمزدها در همین دولت های سرمایه داری کاملاً امکان پذیر هستند. در زمان ریاست جمهوری میتران بانک ها که ورشکسته بودند و بسیاری از بنگاه های ورشکسته دیگر را ملی کردند بدون آن که به سرمایه داری خدشه وارد شود. البته پس از آن که دولت به خرج مردم آنها را از ورشکستگی بیرون آورد، دوباره به بخش خصوصی واگذار شدند.

برای سرنگونی سرمایه داری چیزهای دیگری لازم هستند که این دو تشکیلات ندارند. یکی از این چیزها پایگاه اجتماعی وسیع است. تعداد آرای این سازمانها را اگر با رأی های ملانشون مقایسه کنیم به راحتی آشکار می شود که ملانشون در کار خود موفق تر بود. تعداد اعضای «جنبش» ملانشون از ابتدای کار ۴۰۰۰۰۰ نفر بود که بسیار بیشتر از اعضای دو حزب تروتسکیست است. به همین دلیل امکانات او برای تبلیغات انتخاباتی نیز بسیار بیشتر بود. اولیویه بزائسنو که قبل از پوتو نمایندگی حزب نوین ضد سرمایه داری را به عهده داشت به علت مشارکت فعال در تجمعات انتخاباتی قادر شد دو بار بیشتر از ۴ درصد آراء را نصیب حزب خود کند. در سال ۲۰۰۲، در سن ۲۸ سالگی، او با شعار «زندگی ما بیش از سود آنها ارزش دارد» به میدان آمد. شرایط زندگی کارگران و سودهای نجومی سرمایه داران را افشاء و لزوم توزیع عادلانه تر ثروت ها را گوشزد کرد و پس از برقراری چندین گردهم آئی، قادر شد ۴/۲۵ درصد آراء را از آن خود کند. پس از این انتخابات، در مدت کمی بر تعداد هواداران و اعضای حزب و اعتبار آن افزوده شد. جانشین او، فیلیپ پوتو، هر چند «بچه خوبی است» ولی جاذبه بزائسنو و قدرت نکته سنجی و سخنوری او را ندارد. فقط یک بار دخالت پوتو در بحث های تلویزیونی که در مقابل فیون دزدی هایش را یاد آوری کرد موجب بالا رفتن اعتبارش شد. ولی برای کسب موفقیت بیشتر زحمت بیشتری باید کشید و بخصوص لازم است در زمینه هایی که برای طبقه کارگر ملموس است و با زندگی اش رابطه نزدیکتر و مستقیم تری دارد به جدل پرداخت. شرکت در همین گونه مبارزات انتخاباتی و مبارزه برای پیروز شدن در آنها بر جاذبه و قدرت رهبری حزب می افزاید و در روزهایی که برای پیروزی انقلاب نیاز است، بسیار کار ساز خواهد بود. پوتو ۱/۰۹ درصد رأی به دست آورد ناتالی آرتو بسیار افتخار می کند که تنها کمونیستی است که در انتخابات شرکت دارد. تکرار دایم اصول عقیدتی و این که بالاخره با انقلاب همه مسائل حل خواهند شد (آن گونه که ورد زبان ناتالی آرتو و دیگر رهبران تشکیلات اوست) برای توده های کارگران چندان جاذبه ندارد. معمولاً کاندیداها برای ملاقات با رأی دهندگان به کارخانه ها یا بازارها و دیگر محل های تجمع انتخاب کنندگان می روند و برایشان صحبت می کنند و به درد دلشان گوش می دهند. ولی ناتالی آرتو در این انتخابات انرژی زیادی مصرف نکرد و حتی کلاس های درسش را نیز تعطیل نکرد. فعالیت انتخاباتی او بیشتر بر روی انترنت انجام گرفت و ناتالی آرتو ۰/۶۴ درصد رأی به دست آورد البته آرتو توضیح می دهد که طبقه کارگر همیشه خودش را در حرکت های جمعی نشان می دهد و وقتی منفرد است عمل کرد او نظیر دیگر افراد جامعه خواهد بود. این سخن او درست است ولی تمام مطلب نیست. زیرا کمونیست ها به مطلق بودن حرکت خود به خودی اعتقاد ندارند و نقش کمونیست ها را در شکل دادن به حرکت و بردن آگاهی سوسیالیستی به درون آن فراموش نمی کنند.

بلافاصله پس از انتخابات ریاست جمهوری، انتخابات مجلس قانون گذاری نیز صورت گرفت. نبرد کارگری ۵۵۳ نماینده و حزب نوین ضد سرمایه داری ۱۳۵ نامزد برای نمایندگی مجلس تعیین کرده و به این انتخابات فرستادند که

هیچ کدامشان انتخاب نشدند. حزب کمونیست همراه با جنبشی که ملانشون از آن نمایندگی می‌کند جمعا ۲۹ کرسی نمایندگی به دست آوردند که نسبت به دوره نمایندگی گذشته بیشتر است. نتیجه این انتخابات از قبل قابل حدس زدن بود. بورژوازی فرانسه حوزه‌های رأی‌گیری را به شیوه‌ای تقسیم‌بندی کرده است که در بسیاری از آن‌ها در هر صورت نتیجه به نفع نمایندگانی است که از طرف احزاب راست معرفی می‌شوند. در دوران جنگ سرد و ریاست جمهوری دوگل با توسل به همین شیوه تعداد نمایندگان حزب کمونیست در مجلس را کاهش دادند. به عنوان مثال به این شوخی توجه کنیم که می‌گویند در حوزه رأی‌گیری دوم پاریس اگر فلان حزب دست راستی یک بز را به عنوان کاندیدا معرفی کند، او رأی خواهد آورد. ماکرون در حکومت خود اتحادی از جناح راست حزب سوسیالیست و برگزیده‌ای از اعضای سرشناس دو حزب دست راستی به وجود آورد. طبیعی است که می‌بایست در انتظار به دست آوردن اکثریتی موافق با ماکرون در مجلس قانون‌گذاری باشیم. شاید به دلیل آگاه بودن از همین موضوع باشد که ۵۱/۳ در صد واجدین شرایط در دور اول انتخابات شرکت نکردند. در دور دوم این نسبت به ۵۷/۴ درصد رسید. تعداد کرسی‌هایی که حزب ماکرون به دست آورد ۳۰۸ است حال آن که انتظار می‌رفت که ۴۰۰ نماینده به مجلس بفرستد. این تعداد در واقع محصول رأی ۳۴ درصد انتخاب‌کنندگان است که نشان می‌دهد دولت و حکومت جدید نماینده اکثریت مردم فرانسه نیست و فقط یک اقلیت با حقه‌بازی خودش را تحمیل کرده است و می‌خواهد حاکمیت مطلق بانک‌ها و انحصارات جهانی شده را بر مردم اروپا اعمال کند.

حکومت ماکرون بخشی از حکومت بورژوازی است که در اتحادیه اروپا متحداً عمل می‌کند. سیاست‌های فرانسه نیز عمدتاً در این اتحادیه (از طرف بروکسل) تصمیم‌گیری می‌شوند و در خدمت آن قرار دارند. آیا به این نظام نام دیگری جز دیکتاتوری بورژوازی می‌توان داد؟ ولی فرانسه ایران نیست و سودهای بورژوازی، امروز که با یک طبقه کارگر بیدار روبه روست، ممکن است برای او گران تمام شود. نتایج انتخابات نشان می‌دهد که مردم فرانسه از این بازی‌های رسوا خسته شده و آرزوی رهائی از آن را دارند ولی برای رهائی از این وضع ابتداء باید از توهم دموکراسی بازی بورژوازی خلاص شوند و چاره‌ای رادیکال‌تر ببینند. البته مردم فرانسه تنها نیستند و مدتی است که نسیم اعتراض و کوشش و امید برای رهائی از این وضع در تمام کشورهای غرب می‌وزد.

نظیر جنبش ملانشون که «فرانسه نافرمان یا سرکش» نام دارد جنبش‌های دیگری نیز در سراسر جهان به وجود آمده و در حال رشد هستند و شاید احتیاجی نباشد که از یونان (Syriza) یا اسپانیا (Podemos) نام ببریم. المان و انگلستان و امریکا نیز مستثنی نیستند. تلاشی در صحنه‌ای به وسعت جهان در گرفته است که قهرمانانش هنوز همگی به‌صحنه نیامده‌اند ولی ماهیت تلاش روشن است. مردم از دست سرمایه‌داری خسته‌اند و می‌خواهند از آن خلاص شوند ولی هنوز راه جایگزینی آن را نیافته‌اند. سرمایه داری جان‌سختی می‌کند و برای ادامه زندگی و تداوم استثمار طبقه کارگر بی‌پرده می‌کوشد. ولی چهره اش رسوا شده و ماهیت واقعی او را همه به عیان می‌بینند. این نظام اجازه داده است که در کنار فقر و محرومیت عظیم در صحنه جهان، فقط هشت نفر معادل نیمی از مردم کم در آمد ثروت ببندوزند و فقط ده درصد مردم جهان، ۸۳ درصد ثروت دنیا را در تصاحب داشته باشند. تقسیم ثروت باید باز بینی شود و نظامی استقرار یابد که در آن اقتصاد و توسعه (از جمله برای کشورهای که به تازگی به اتحادیه اروپا پیوسته‌اند) برنامه ریزی شده و آینده و زندگی بهتر برای همه تضمین شود. این نظام جز سوسیالیسم نیست که راه خود را از درون شکست‌ها، دلسردی‌ها، دوباره برخاستن‌ها، آزمودن «قهرمان»‌ها، راه‌های نو و بالاخره پیروزی‌ها خواهد گشود. در سال‌های دهه ۱۹۸۰ میتران با ادعای سوسیالیسم به میدان آمد و انتخاب شد. امروز که چهره این سوسیالیست‌های قلابی افشاء شده است نوبت به مبارزان سوسیالیسم واقعی می‌رسد که علناً و با جدیت تمام پرچم مبارزه را بر افرازند و

طبقه کارگر را برای به زیر کشیدن سرمایه داری و استقرار حاکمیت پرولتاریا بر سرنوشت خود و جامعه بسیج نموده و به میدان بیاورند.

تیر [سرطان] ۱۳۹۶